

ابهاماتی در تقریر محمدحسین طباطبایی از برهان صدیقین

فاطمه فقیه ایمانی^۱

چکیده

برهان صدیقین که از قوی‌ترین براهین اثبات واجب تعالی است، تقریرهای متعددی دارد که تقریر محمدحسین طباطبایی آخرین تقریر ارائه شده است. در این مقاله ضمن تبیین این تقریر بر چند نکته تأکید شده است؛ نخست اینکه نفی واقعیت خارجی، منجر به اثبات «واقعیت خارجی» نمی‌شود؛ هر چند واقعیت مایی - که می‌تواند «واقعیت وجود ذهنی» باشد - اثبات شود. دوم اینکه با توجه به نظری بودن آخرین مقدمه برهان - که مبدئی تصدیقی است - مطلق واقعیت، همان واقعیت مطلق (یعنی واجب‌الوجود) فرض شده، و این امر علاوه بر تعارض با ادعای وی، در کفایت برهان نیز ابهام ایجاد کرده است. سوم اینکه با فرض کفایت این تقریر، در اثبات واقعیت مطلق و «بذاته بودن» آن اثبات «لذاته بودن» آن فاقد بیانی روشن است. چهارم اینکه در این تقریر، واسطه قرار گرفتن جهان و جهان‌گذران (یعنی مشاهده غیر حقیقت وجود) - در برهانی که (طبق ملاک برهان صدیقین) باید وجودی صرف باشد - «صدیقین بودن» برهان را محل تردید قرار داده است. بنابراین، حتی با فرض کفایت این تقریر در اثبات واقعیت مطلق (از جهت بذاته و لذاته بودن)، «صدیقین بودن» آن قابل تأمل است.

کلیدواژه‌ها: واقعیت، واجب‌الوجود، حقیقت وجود، جنبه برهانی، جنبه صدیقین، طباطبایی.

۱. مقدمه

برهان صدیقین، برهانی وجودی و یکی از کلیدی‌ترین براهین اثبات وجود خداست. ابن‌سینا، اولین فیلسوفی است که این اصطلاح را بر این سبک از برهان آوردن - یعنی واسطه قرار ندادن غیروجود، در اثبات واجب‌الوجود - اطلاق کرده است؛ گرچه فارابی، قبل از وی در فصوص‌الحکم به این سبک برهان آورده و بدون قرار دادن نامی برای آن، حتی به همان آیه‌ای که شیخ استناد می‌کند، استناد کرده است. (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۳)

پس از ابن‌سینا، سهروردی در حکمه‌الاشراق، از طریق تشکیک بین اشیاء و وابستگی همه موجودات در سلسله‌ای به نور مجرد، به اثبات نورالانوار پرداخته - که همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد - قریب‌المأخذ به برهان صدیقین است. نهایتاً در مکتب اصالت وجودی صدر، با اثبات فقر وجودی همه وجودات امکانی به واجب‌الوجود غنی‌الذات، خلوص برهان صدیقین، به حد اعلائی می‌رسد. سپس سبزواری از طریق تبیین مفهوم واجب‌الوجود، وارد بحث می‌شود و با کاهش مقدمات تصدیقی برهان، بر جنبه برهانی تقریرش می‌افزاید. طباطبایی در تقریر خود از برهان صدیقین، مدعی است که از هیچ مقدمه تصدیقی‌ای استفاده نکرده و تنها با استفاده از مقدمات تصویری، به اثبات وجود واجب‌الوجود پرداخته؛ و بر همین اساس است که براهین اثبات وجود خدا را، یک تنبه می‌داند.

به نظر می‌رسد سیر تقریرهای ارائه‌شده از برهان صدیقین، ابتدا با وجودی‌تر شدن مقدمات و سپس با کمتر شدن مقدمات تصدیقی، تکاملی و رو به خالص شدن - از هر چه غیروجود صرف است - می‌باشد؛ به گونه‌ای که کامل‌ترین و بهترین و خالص‌ترین تقریر از برهان صدیقین، تقریر محمدحسین طباطبایی است. بدین ترتیب باید این مسئله را بررسی کنیم که آیا تقریر طباطبایی از برهان صدیقین، که همانند سایر براهین صدیقین از دو «جنبه برهانی» و «جنبه صدیقین» برخوردار است، در هر جنبه کامل‌ترین و خالص‌ترین است یا فقط در یکی از دو جنبه از سایر براهین ممتاز است؟ آیا اساساً این برهان، برهان صدیقین است؟ آیا می‌توان از رد سوفیست و اثبات مطلق واقعیت، بدون هیچ مقدمه تصدیقی، به اثبات واقعیت مطلق (واجب‌الوجود) رسید؛ به عبارت دیگر، آیا این برهان از لحاظ مقدمات و سیر برهانی (ماده و صورت)، برهانی صحیح و کافی در اثبات واجب‌الوجود است؟

در این مقاله سعی شده با بررسی مقدمات تقریر طباطبایی، هم «جنبه برهانی» و هم «جنبه صدیقین» این برهان، بررسی شود و صحت و کفایت و خلوص آن، هم از لحاظ منطقی (صورت) و هم از لحاظ فلسفی (ماده)، ارزیابی شود.

۲. حوزه مفهومی

در بررسی روشمند هر تقریری از برهان صدیقین، باید دو «جنبه برهانی» و «جنبه صدیقین» آن تقریر، ارزیابی شود. در همین راستا، باید ابتدا مفهوم «برهان» و مفهوم «صدیقین» جداگانه بررسی شود و سپس با تأمل در ترکیب این دو مفهوم در اصطلاح «برهان صدیقین»، جایگاه ارزش‌بخشی هر یک از

دو جنبه به برهان صدیقین، واکاوی شود. بنابراین، در این پژوهش ابتدا با نظر به حیطة صوری مقدمات برهان، واژه‌های «برهان» و «صدیقین» از لحاظ لغوی و اصطلاحی بررسی می‌شود و سپس اصطلاح «برهان صدیقین» مطرح می‌شود؛ بدین ترتیب می‌توان پس از دستیابی به «ملاک برهان صدیقین»، با نظر به حیطة مادی مقدمات به بیان ارزش‌گذاری «جنبه برهانی» و «جنبه صدیقین» و از آنجا به تمایز بین دو جنبه و تقریرهای برخوردار از هر جنبه، دست یافت.

۱.۲. برهان

برهان از ریشه (ب-ر-ه) گرفته شده که «ن» در آن اصلی نیست. (ازهری، ۸۲۱۳، ج ۶، ص ۲۹۴) از لحاظ لغوی به معنای «حجت» و توضیح و بیان حجیت (این منظور، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۷۵) و «دلیل قاطع» است. (لوئیس معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۲) پس به «استدلال و حجت آشکار» برهان می‌گویند (ابراهیم، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۶۳) و جمع آن «براهین» است. (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۳)

در اصطلاح، برهان یکی از اقسام پنج‌گانه قیاس است. قیاسی که مرکب از مقدمات یقینی است تا نتیجه ضرورتاً یقینی بدهد؛ خواه این مقدمات یقینی از ضروریات باشند، و خواه با واسطه نظریات، یقینی شده باشند. (مظفر، ۱۴۲۳، ص ۲۳۲) «یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً». (نساء: ۱۷۴)

۲.۲. برهان انی و لمی

یکی از مباحثی که در برهان صدیقین مورد توجه است، این است که وضعیت مقدمات و حدّ وسط در این برهان چگونه است و این برهان، لمی است یا انی؟ برای روشن شدن این مطلب باید ابتدا تعریفی از برهان لمی و انی داشته باشیم. به طور کلی می‌توان گفت برهان یا لم است یا ان. (حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳) اگر حد وسط، علت نسبت اکبر به اصغر، هم در ذهن و هم در خارج باشد، این برهان «لم» است؛ ولی اگر فقط، علت نسبت اکبر به اصغر در ذهن باشد، این برهان «ان» است. به بیان دیگر، برهانی که در آن به وسیله علت، معلول اثبات شود، یعنی از علت به معلول برسیم برهان لمی است، ولی غیر آن، برهان انی است؛ که برهان انی خود بر دو قسم است: یا از معلول به علت می‌رسیم، که به آن «دلیل» می‌گویند، و یا از یک ملازم، وجود ملازم دیگر، اثبات می‌شود، که این قسم مفید یقین است و به آن «متلازم» می‌گویند. (شیروانی، ۱۳۷۳، ص ۳۴؛ شایان‌مهر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۰؛ صلیبیا، ۱۳۶۶، ص ۱۶۲) البته این نوع قیاس خود به خود تولید یقین نمی‌کند، بلکه اگر ثبوت حد اوسط بر حد اصغر و ثبوت حد اکبر بر حد اوسط، بین‌الوجود باشد می‌توان برهانی یقینی منعقد کرد. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۸۶ و ۸۷)

۳.۲. صدیقین

صدیقین جمع صدیق و از ماده «صدق» (فراهیدی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۹۷۷) است که از لحاظ لغوی به معنی دوست‌ها است. (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۳۰، ص ۱۸۲) یعنی کسانی که هر امری از جانب خدا و پیامبرش را - در حالی که شک در چیزی را، با یقین مخلوط و اشتباه نمی‌کنند - تصدیق می‌کنند. صدیق که مبالغه در صدق است (ابن منظور، ۲۰۰۰، ج ۸، ص ۲۱۴) یعنی دائم‌التصدیق و کسی که قولش به وسیله عملش، تصدیق می‌شود (ابراهیم، ۱۳۶۸، ص ۵۱۱) «و اذکر فی الکتاب ابراهیم، إنه کان صدیقاً نبیاً».

در اصطلاح، صدیقین کسانی هستند که وجود حق را، وسیله‌ای برای رسیدن به او قرار می‌دهند و به وجود او، بر او استدلال می‌کنند، و به وجود او، شهادت بر وجود اشیاء می‌دهند؛ نه به وجود اشیاء، شهادت بر او دهند؛ چنان که راه غیر آنان، راه رهروان و سالکینی است که به واسطه وجود اثر، استدلال بر صفات، و به واسطه صفات، استدلال بر ذات می‌کنند. (شیرازی، ۱۳۷۲، ص ۲۶) صدیقین که برهانشان صدق محض است و هیچ شائبه کذب در تفکر آنها نیست، حتی از باب «حسنات الابرار، سیئات المقربین» هم، از غیر ذات حق، بر ذات حق استشهاد نمی‌کنند. (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۱۷)

۳. اصطلاح ترکیبی «برهان صدیقین»

برهان صدیقین یکی از ممتازترین براهین اثبات صانع و ذات واجب و توحید خداوند عالم است. این برهان، که طریقه و روش انبیاء و اولیاء است، از وجود، اثبات وجود کرده است. (سجادی، جعفر، ۱۳۷۹، ص ۱۲۵) در بیان ممتاز بودن برهان صدیقین، طباطبایی ذیل آیه «او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» (فصلت: ۵۳) می‌گوید که قرآن کریم، در اینجا برای شناخت ذات حق، با استفهام انکاری توجه مخاطب را جلب کرده، و فرموده «آیا برای روشن شدن حق، کافی نیست که پروردگار تو، مشهود بر هر چیز است؟ آری کافی است. برای اینکه هیچ موجودی نیست، مگر اینکه از جمیع جهاتش محتاج به خدا، وابسته به اوست؛ و او قائم بر آن است». کانه قرآن قبل از آن و در ابتدا فرموده: «به زودی آیات خود را به ایشان می‌نماییم، تا بر ایشان روشن گردد که قرآن حق است، و در نتیجه از این راه، بر ایشان محقق شود که پروردگار تو یکی است و شریک ندارد». آنگاه فرمود: «نه، این راه، راه دوری است؛ در این میان، راه نزدیک‌تری هست، و آن این است که بگوییم "آیا برای ایشان کافی نیست که پروردگار تو، معلوم برای هر چیز است؟"» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۷، ص ۶۹۴) پس بنا بر روش صدیقین، هر جا بنگری اول خدا را می‌بینی، سپس آن چیز را؛ «اینما تولوا فثم وجه الله» (بقره: ۱۱۵) به هر طرف رو کنید، آنجا وجه خداست.

حال برای تشخیص برهان صدیقین، از سایر براهین اثبات وجود خدا، لازم است مبنا و ملاکی برای آن در نظر گرفته شود.

۴. ملاک برهان صدیقین

با توجه به اینکه اولین بار اصطلاح «برهان صدیقین» از سوی ابن سینا، در پرتو آیه شریفه «او لم یکف بریک انه علی کل شیء شهید» در کتاب *الاشارات و التنبیهات* مطرح شده (ابن سینا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸۰) باید ملاک صدیقین بودن را در دیدگاه مبدع این اصطلاح جویا شد. ابن سینا روش خود را صدیقین می‌نامد، زیرا در استدلالش به وجود استشهاد کرده، نه بر وجود (الصدیقین؛ الذین یستشهدون به، لا علیه) و حال وجود را - بدون نیاز به تأمل در غیر وجود (براءته عن الصمات الی تأمل لغیر نفس الوجود) - از حیث اینکه وجود است، بررسی کرده است. (اعتبرنا حال الوجود، فیشهد به الوجود من حیث هو الوجود) پس از او، گرچه خواجه نصیرالدین طوسی و سهروردی، تقریراتی در این زمینه دارند، اما ملاک جدیدی عرضه نمی‌کنند. ملاصدرا برای اینکه برهانی صدیقین باشد، لازم می‌داند در آن برهان، وجود حق را وسیله رسیدن به او قرار دهد و به وجود او، بر او استدلال کند. (شیرازی، ۱۳۷۲، ص ۲۶) و از حقیقت وجود، بر وجوب آن استدلال کند. طبق این ملاک است که صدرا معتقد است، چون ابن سینا در بعضی براینش از «مفهوم وجود» (و نه «حقیقت وجود») به «واجب الوجود» رسیده است، برهانی غیر صدیقین دارد.

طباطبایی با توجه به دیدگاه خود در نوع برهان صدیقین (انی متلازم) ملاکی برای صدیقین بودن معرفی می‌کند و آن اینکه از احد متلازمین حقیقت وجود (یعنی مفهوم واجب الوجود)، به ملازم دیگر (یعنی حقیقت واجب الوجود) برسیم. (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۲۶۸) بنابراین، ملاک طباطبایی و ملاصدرا، دقیق‌تر از ملاک ابن سیناست و ملاک ابن سینا، اعم از ملاک این دو است و آنها را در برمی‌گیرد. حال با توجه به اینکه برهان صدیقین، برهانی است که صدیقین آن را به کار می‌برند و شامل دو جنبه «برهانی بودن» و «صدیقین بودن» می‌شود باید هر یک از دو جنبه را، جداگانه بررسی و لحاظ کرد. چراکه ممکن است تقریری از برهان صدیقین، در «جنبه برهانی» قوی باشد و در «جنبه صدیقین» از قوت کمتری برخوردار باشد؛ چنانچه عکس این مطلب نیز ممکن است. بنابراین، برای ارزیابی برهان صدیقین باید ارزش‌های مورد نظر در هر جنبه کاملاً مشخص شود.

۴.۱. ارزش‌گذاری جنبه برهانی

با توجه به اینکه مقدمات برهان، یقینی است و یقینیات شامل شش مورد است (مظفر، ۱۴۲۳، ص ۲۱۱ - ۲۱۷)، اعم از «اولیات»، «مشاهدات»، «تجربیات»، «متواترات»، «حدسیات» و «فطریات»؛ و با توجه به اینکه جلی‌ترین یقینیات، «اولیات» است، روشن است که از میان برهانی که در یک موضوع واحد ارائه شده، برهانی جنبه برهانی قوی‌تری دارد، که در آن از اولیات استفاده شود و به همین ترتیب هرچه از اولیات دور شود و به سمت مشاهدات و تجربیات و... برود، جنبه برهانی ضعیف‌تر می‌شود، هر چند آنها هم در جای خود «یقینی» و ارزشمند هستند.

۲.۴. ارزش‌گذاری جنبه صدیقین

آنچه در همه ملاک‌های مطرح‌شده در برهان صدیقین مشترک به نظر می‌رسد، اهمیت دادن به دقت و خلوص برهان، از نقایص ماهیتی است؛ یعنی وجودی‌تر و خارجی‌تر بودن برهان، آن را صدیقین می‌کند. پس هر چه برهان، از غیرووجود پاک شود و در سمت حقیقت وجود، خالص شود، برجسته‌تر خواهد بود و جنبه «صدیقین بودن» آن قوی‌تر می‌شود. بنابراین، روشن است که از بین براهین صدیقین، «جنبه صدیقین» برهانی قوی‌تر است که از «حقیقت وجود» بر وجوب آن استدلال کرده است؛ و براهینی که یا از طریق لوازم حقیقت وجود (یعنی مفهوم واجب‌الوجود) به حقیقت واجب‌الوجود می‌رسند و یا از طریق مفهوم وجود، به وجوب وجود می‌رسند از ارزش نازل‌تری در «جنبه صدیقین» برخوردار هستند.

۵. تقریر طباطبایی از برهان صدیقین

حال با روشن شدن «ملاک برهان صدیقین»، «جنبه برهانی» و «جنبه صدیقین» به بررسی تقریرهای طباطبایی از برهان صدیقین می‌پردازیم. وی ابتدا در تعلیقه *اسفار و سپس در اصول فلسفه و روش رئالیسم* به اثبات خداوند، از طریق برهان صدیقین پرداخته است. طباطبایی در هر دو بیان، نه تنها بدون استفاده از مقدمات تصدیقی امکان فقری و تشکیک وجود، بحث را پیش برده‌اند - چنان‌چه سبزواری، امتیاز برهان صدیقین خود را بر ملاصدرا، در همین امر دانسته - بلکه حتی مقدمه اصالت وجود را - که سبزواری از آن بهره جسته - واسطه در اثبات واجب‌الوجود قرار نداده‌اند و این امر موجب تقویت «جنبه برهانی» تقریر طباطبایی می‌شود.

در اینجا با بیان تقریر طباطبایی از برهان صدیقین، مقدمات تصویری برهان و قالب کلی آن، بررسی می‌شود و پس از پژوهش در صحت برهان و کفایت آن، به ارزیابی «جنبه برهانی» و «جنبه صدیقین» آن تقریر پرداخته می‌شود.

۵.۱. بیان طباطبایی در تعلیقه *اسفار*

وی در همان ابتدای تقریر ملاصدرا، در ادامه «أن الوجود كما مر حقیقة عینیة» حاشیه‌ای زده و در همان‌جا قبل از اثبات اصالت وجود، تشکیک وجود و امکان فقری و... وجود واجب‌الوجود را ضروری دانسته و می‌گویند:

«و هذه هی الواقعیة التي ندفع بها «السفسطة» و نجد كل ذی شعور، مضطراً الى اثباتها؛ و هی لا تقبل البطلان و الدافع لذاتها، حتی أن فرض بطلانها و رفعها مستلزمٌ لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان كل واقعیة فی وقت أو مطلقاً، كانت حينئذٍ كل واقعیة باطلة واقعاً (ای الواقعیة ثابتة) و كذا السوفسطی لو رأى الاشياء موهومة أو شك فی واقعیتها، فعنده الاشياء موهومة واقعاً و الواقعیة

مشکوکة واقعاً (ای هی ثابتہ من حیث هی مرفوعه) و اذا كانت اصل الواقعية لا تقبل العدم و البطلان لذاتها، فهي واجبة بالذات، فهناك واقعية واجبة بالذات، و الاشياء التي لها واقعية مفتقرة اليها في واقعيتها، قائمة الوجود بها و من هنا يظهر المتأمل أن أصل وجود الواجب بالذات، ضروري عند الانسان و البراهين المثبتة له، تنبهاً لا لحقيقة». (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۴ و ۱۵)

«این (وجودی که حقیقتش عین وجود است) واقعیتی است که با آن سفسطه را رد می‌کنیم و هر موجود ذی‌شعور را، ناچار از اثبات آن می‌یابیم، و این حقیقت وجود بطلان را نمی‌پذیرد و با ذاتش آن را دفع می‌کند، تا جایی که حتی فرض بطلان و رفع آن، مستلزم ثبوت و وضع آن است، پس اگر بطلان کل واقعیت را در زمانی یا به طور مطلق فرض کنیم، در این صورت کل واقعیت، واقعاً باطل است (یعنی واقعیت ثابت است) و همچنین سفسطه‌گر، اگر اشیاء را موهوم می‌پندارد یا در واقعیت آنها تردید دارد، اشیاء نزد او واقعاً موهوم‌اند و واقعیت واقعاً مشکوک است (یعنی واقعیت از همان جهت که رفع شده، ثابت است). و هر گاه اصل واقعیت ذاتاً، زوال و نیستی نپذیرد، پس واجب بالذات است. بنابراین، واقعیتی واجب بالذات، وجود دارد، و اشیایی که واقعیت دارند، در واقعیت خود، به او نیازمند و در وجود خود به او متکی‌اند؛ و از اینجا برای کسی که به دقت اندیشه کند، آشکار می‌شود که اصل وجود واجب بالذات، نزد انسان بدیهی است و براهینی که اثبات‌کننده آن می‌باشند، در حقیقت تنبهاً هستند».

در توضیح برهان طباطبایی، با توجه به اینکه وی اثبات خداوند را بدیهی و فقط در حد تنبه می‌داند، چنین می‌گوییم: قبل از بحث در مورد اینکه «واقعیت خارجی، ماهیت است یا وجود؟» اصل واقعیت را می‌پذیریم که نقطه مقابل سفسطه و انکار اصل واقعیت است. پس اصل واقعیت، بدیهی بالذات است. زیرا قبل از اینکه هر موجودی، از خارج به ذهن بیاید، و به «وجود» و «ماهیت» تحلیل شود و این پرسش مطرح شود که «واقعیت خارج که بیش از یکی نیست، از آن ماهیت است یا وجود؟» و طلیعه بحث اصالت ماهیت و وجود آغاز شود، می‌دانیم که این واقعیت، زوال‌پذیر نیست، و ذاتاً از قبول رفع و بطلان، امتناع دارد؛ و الا (یعنی اگر این واقعیت زوال‌پذیر باشد) دو حالت مفروض است:

الف. اگر این واقعیت تحت قید و شرطی و یا حالی و یا زمانی زوال‌پذیر باشد، در این صورت زمانی هست یا حالت و شرطی هست که این واقعیت در آن مقطع زائل شده است. پس در کنار سلب واقعیت، چندین واقعیت (از قبیل زمان، شرط، حالت) را به ناچار پذیرفته‌ایم.

ب. یا اگر این واقعیت تحت قید و شرطی زائل نشده باشد، بلکه واقعاً و حقیقتاً زائل شده باشد، پس زوال آن (یعنی «لاواقعیت» شدنش)، یک واقعیت است و از فرض زوالش، ثبوتش (واقعیت) لازم آمده، و چیزی که از فرض زوالش، ثبوتش لازم آید، قهراً زوالش مستحیل بالذات است. پس چون زوالش، مستحیل بالذات شد، ثبوت و تحققش، ضروری بالذات خواهد بود. این ضروری ذاتی در فلسفه، همان ضروری ازلی در منطق است، نه ضرورت مادام‌الذات؛ چون هرگز این واقعیت، لاواقعیت نخواهد داشت، به طوری که مثلاً در مرحله‌ای امتناع اجتماع یا ارتفاع دو نقیض، برطرف شود. بنابراین، اصل واقعیت،

فی الجمله بدیهی و اثبات‌ناپذیر است.

نتیجه آنکه در اصل واقعیت، یک واجب بالذات داریم، که به نحو ضرورت ازلی واقعیت دارد؛ آنگاه به سراغ هر یک از موجودات که می‌رویم، می‌بینیم هر یک از آنها یا سابقه زوال دارند، یا لاحق زوال؛ و می‌فهمیم که هیچ‌یک از آنها واجب بالذات و واقعیت مطلق نیستند، بلکه به آن واقعیت مطلق تکیه می‌کنند، که آن همان واجب ازلی خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۱۷۹)

۲.۵. تقریر طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم

وی در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* می‌گوید:

«واقعیت هستی که در ثبوت آن هیچ شکی نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی بر نمی‌دارد. به عبارت دیگر، واقعیت هستی بی هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی، لاواقعیت نمی‌شود؛ و چون با توجه به اینکه جهان گذران، جهانیان و هر جزء از اجزاء جهان، نفی را می‌پذیرند، پس (جهان)، عین همان "واقعیت نفی‌ناپذیر" نیست؛ بلکه با (به وسیله) آن واقعیت، واقعیت دارد، بی آن (واقعیت)، از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیت با اشیاء یکی شود و یا در آنها نفوذ یا حلول کند، و یا پاره‌هایی از واقعیت جدا شده و به اشیاء بپیوندد؛ بلکه مانند نور که اجسام تاریک با وی روشن، و بی وی تاریک می‌باشند (است). و در عین حال، همین مثال نور در بیان مقصود، خالی از قصور نیست. و به عبارت دیگر او خودش عین واقعیت است، و جهان و اجزاء جهان با او واقعیت دارد، و بی او هیچ و پوچ می‌باشد. نتیجه اینکه جهان و اجزاء جهان، در استدلال وجودی خود و واقعیت‌دار بودن خود، تکیه به یک واقعیتی دارند که عین واقعیت و به خودی خود واقعیت است». (طباطبایی، ۱۳۵۰، ج ۵، ص ۷۷ - ۸۸)

طباطبایی در اصل با این برهان، که مقدمات آن بدیهی اولیه - از نوع یقینیات - بود، تصریح می‌کند که همه براهین اثبات خدا، تنبّه است؛ زیرا اگر واجب، همان واقعیت زوال‌ناپذیر باشد و برای انسان، اصل واقعیت زوال‌ناپذیر، ضروری باشد؛ پس با این تقریر، انسان متنبه می‌شود، که آن اصل و واقعیت زوال‌ناپذیر، واجب تعالی است، و دیگر واقعیت‌های زوال‌پذیر، به او متکی و مرتبط‌اند، نه آنکه با این تقریر، چیزی که در نهاد انسان نیست، برای او حاصل شود. (جوادی آملی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۵)

چنانچه دیدیم مقدمات طباطبایی در این دو بیان، گویای تقریری واحد، با یک صورت و با یک ماده است؛ و در هر دو از اصالت مطلق واقعیت، به اثبات واقعیت مطلق پرداخته است. برای روشن شدن سیر برهانی (صورت) و مقدمات (ماده) تقریر، به صورت‌بندی برهان وی می‌پردازیم.

۳.۵. صورت‌بندی برهان طباطبایی

تقریر وی به پنج مقدمه تحلیل می‌شود:

۱. اصالت واقعیت، که مرز فلسفه و سفسطه به شمار می‌رود و اصلی بدیهی است.

۲. اصل زوال‌ناپذیری «اصل واقعیت»: بنا بر محال بودن اجتماع نقیضین - که اصلی بدیهی است - محال است نقیض «اصل واقعیت»، که «لاواقعیت» است و منجر به زوال‌پذیری واقعیت می‌شود وجود داشته باشد. طباطبایی در توضیح این اصل می‌گوید: «فرض بطلان و رفع واقعیت، مستلزم ثبوت و وضع آن است؛ زیرا اگر فرض کنیم کل واقعیت، در زمانی و یا به طور مطلق و برای همیشه، نیست و نابود گردد، و از بین برود، در این صورت تمام واقعیت، واقعاً باطل است، پس با این وصف، واقعیت همچنان ثابت است. و نیز یک سفسطه‌گر، اگر اشیاء را موهوم می‌پندارد، یا در واقعیت آنها تردید دارد، برای وی اشیاء، واقعاً موهوم، و واقعیت، واقعاً مشکوک است، یعنی ثبوت واقعیت از همان جهت که رفع شده بود، لازم می‌آید.» (طباطبایی، ۱۳۶۸، ج ۶ ص ۱۴)

۳. اصل امتناع ورود متناقضین: طبق این اصل، محال است دو امری که یکی وجودی و دیگری عدمی است بر یکدیگر وارد شوند. بنابراین، «لاواقعیت» نمی‌تواند بر واقعیت وارد شود، یعنی واقعیت، لاواقعیت نمی‌شود و نفی و نابودی نمی‌پذیرد، این اصل که بازگشت به امتناع اجتماع نقیضین دارد، نیز بدیهی است.

۴. مشاهده نفی‌پذیری واقعیت‌های جهان و جهان‌گذران، این اصل نیز یقینی و از مشاهدات است.

۵. واقعیت مطلق داشتن «اصل واقعیت» و واقعیت‌دار شدن سایر واقعیات با آن واقعیت.

باید توجه داشت که «یقینی بودن» اصالت واقعیت و امتناع اجتماع نقیضین - که از یقینات اولیه است - و مشاهده واقعیت‌های جهان - که از مشاهدات است -، بیانگر قوت «جنبه برهانی» تقریر طباطبایی است.

۵. ۴. ان یا لم بودن برهان صدیقین از نظر طباطبایی

بحثی که طباطبایی ذیل مباحث برهان صدیقین مطرح می‌کند، «ان» یا «لم» بودن برهان صدیقین است. به نظر طباطبایی، در فلسفه الهی، غیر از برهان ان، که در آن از احد متلازمین، پی به ملازم دیگر برده می‌شود، برهان دیگری (یعنی برهان لم) راه ندارد؛ زیرا موضوع فلسفه، موجود است و محمول این موضوع، به نحوی، مساوی با موضوع (یعنی موجود) است؛ و چیزی جز وجود نداریم، که بخواهد علت ثبوت محمول یا موضوع قرار گیرد، زیرا هر چه «هست» همین موضوع یا محمول است.

در همین راستا ذیل سخن ملاصدرا در اسفار - که می‌گوید: ما از مقصود پی به مقصود می‌بریم - طباطبایی می‌افزاید: «مع ذلک این برهان انی است، زیرا از ملازم شیء به خود شیء پی برده‌ایم. چون بین حقیقت وجود و ضرورت ازلی بودن او تلازم است و هرگز ذات، علت خود ذات یا علت صفات ذات، که عین ذات‌اند، نمی‌تواند باشد». به نظر وی، تعبیر «راه عین مقصود است» تعبیری فلسفی نیست، چون ما از احد متلازمین (آن مرتبه تامه هستی)، به ملازم دیگر (وجوب ازلی) پی برده‌ایم. بر فرض اینکه اتحاد راه و هدف، و نامگذاری آن به برهان صدیقین، درست باشد، ولی برهان لمی نخواهد بود؛ بلکه همان برهان انی معتبر است.

۶. ابهاماتی در تقریر طباطبایی

با همه این اوصاف، نکاتی در تقریر طباطبایی به نظر می‌رسد، که پس از طرح آن، کفایت تقریر طباطبایی، در اثبات واجب‌الوجود قابل تأمل است؛ افزون بر این، شاید نتوان به سبک صدیقین از ثبوت مطلق واقعیت، به ضرورت ازلی واقعیت مطلق (واجب‌الوجود) دست یافت و یا اینکه باید از مقدماتی ضمنی در این راستا کمک گرفت.

۱. طبق این سخن طباطبایی که: «صرف نفی واقعیت خارجی، منجر به اثبات واقعیتی می‌شود» می‌توان گفت این واقعیتی که به اثبات می‌رسد، تنها «وجود ذهن» است و نه بیشتر؛ چراکه فرد با انکار واقعیت خارجی، به واقعیتی با عنوان «انکار» اذعان کرده است که جایگاه این واقعیت، ذهن اوست. پس او به اثبات «واقعیت ذهن» اعتراف کرده و وجود ذهنی را، ضمن انکار واقعیت خارجی، به اثبات رسانده است. حال آیا می‌توان صرف اثبات واقعیت ذهن، از سوفیست خواست تا به وجود واقعیت خارجی هم اذعان کند؟ به بیان دیگر، تنها واقعیتی که از انکار واقعیت خارج به اثبات می‌رسد، واقعیت ذهن است، و نه فراتر از آن. پس برای کفایت تام برهان طباطبایی، به عنوان اولین مسئله فلسفه، لازم است قبل از ورود به بحث اثبات واجب‌الوجود خارجی، و در مواجهه با سوفیست منکر خارج، به مقدمه‌ای پرداخت؛ حال این مقدمه می‌تواند نظری باشد، حتی مقدمه‌ای تصویری - نظری، و یا طبق نظر ابن‌سینا، به طور عملی، واقعیت خارج را برای او به اثبات رساند.

۲. با فرض ورود به بحث و اثبات مطلق واقعیت، به نظر می‌رسد نمی‌توان بدون هیچ مقدمه تصدیقی، به اثبات واقعیت مطلق پرداخت. زیرا پس از اثبات مطلق واقعیت، باید مقدماتی از قبیل اصالت وجود، تشکیک وجود، عین‌الربط بودن و امکان فقری و ... را مطرح کرد تا به اثبات رساند که این واقعیتی که وجود دارد، حقیقتاً از آن واقعیت مطلق است و بتوان وحدت بین «مطلق واقعیت» و «واقعیت مطلق» را بیان داشت. نه اینکه صرف اثبات مطلق واقعیت، که طبق بیان طباطبایی، حتی شامل «انکار واقعیت خارجی» است، بتوان نتیجه گرفت که واقعیت مطلق (یعنی واجب‌الوجود) نیز وجود دارد و این بیان را در اثبات واجب‌الوجود کافی دانست. به عبارت دیگر، مقدمه پنجمی که از برهان طباطبایی استخراج شد، مقدمه‌ای نظری است که اثبات آن، مستلزم «مقدماتی تصدیقی» است و این امر مخالف مدعای طباطبایی است.

۳. با فرض اینکه وجود واقعیت مطلق را، به نحو ضرورت ازلی پذیرفتیم - یعنی پذیرفتیم که وجود، عین ذات آن واقعیت است و وجودش بذاته است، یعنی واقعیتش، عین حقیقت هستی است - آنگاه از این بیان، لذاته بودن و علت نداشتن او ثابت نمی‌شود. به بیان دیگر، درست است که وجود، عین ذات اوست و بدون هیچ قید و شرطی (نه قید وصفی و نه قید ذاتی و نه قید زمانی) بر او صدق می‌کند، اما علت نداشتن و قائم به نفس بودن، یعنی لالغیره بودن و لذاته بودن، از آن فهمیده نمی‌شود، و اثبات این مطلب به بیان دیگری نیازمند است؛ همان‌گونه که سبزواری، علاوه بر اثبات «بذاته بودن»، «لذاته بودن» را، که در مقام مفهوم برای واجب‌الوجود لازم دانسته، در تقریر خود از برهان صدیقین، به اثبات رسانده است.

(مطهری، ۱۳۷۴، ص ۴۹۴-۵۰۲)

۴. اگر از همه نکات فوق صرف نظر شود و برهان طباطبایی از همه جهات کافی باشد، باز هم در مورد صدیقین بودن برهان، نکته‌ای حائز اهمیت است. در ابتدای مقاله مطرح شد که «ملاک برهان صدیقین» این است که غیر از وجود (یا واقعیت)، چیزی واسطه در اثبات وجود واجب (یا واقعیت مطلق) لحاظ نشود و طبق نظر طباطبایی، فقط از لوازم او، به وجوب او، برسیم. و حال آنکه بیان طباطبایی، مطابق این «ملاک» نیست: «و چون با توجه به اینکه جهان گذران، جهانیان و هر جزء از اجزاء جهان، نفی را می‌پذیرند، پس (جهان)، عین همان «واقعیت نفی‌ناپذیر» نیست؛ بلکه با (به وسیله) آن واقعیت، واقعیت دارد، بی آن (واقعیت)، از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است». (همو، ۱۳۵۰، ج ۵، ص ۸۴)

این عبارت بیانگر این مطلب است که سایر موجودات در اثبات اینکه او واقعیت زوال‌ناپذیر است، واسطه قرار گرفته‌اند و به نظر می‌رسد این امر با صدیقین بودن برهان، در تضاد است؛ چراکه در بین ملاک‌هایی که برای برهان صدیقین مطرح شد، حداقل ملاکی که هر برهانی را در زمره برهان صدیقین وارد می‌کرد، همین امر بود که «در اثبات وجود او، از غیر او استمداد نشود»؛ حال آنکه برهان طباطبایی، به فرض روان بودن در اثبات واجب‌الوجود، این ملاک ضروری را دارا نیست. پس با این روش، گرچه می‌توان وجود باری تعالی را به نحوی به اثبات رساند، ولی به نظر می‌رسد برهان طباطبایی، برهان صدیقین به آن معنایی که از هیچ واسطه‌ای بهره‌مند نشده باشد، نیست؛ زیرا با نظر به سایر موجودات، به وجود یک واجب ازلی پی برده، که واقعیت از او واقعیت‌دار می‌شود.

۷. نتیجه‌گیری

با فرض صحت و کفایت برهان طباطبایی، می‌توان تقریر او را با توجه به مبنای ارائه‌شده در «ارزش‌گذاری جنبه برهانی»، دارای «جنبه برهانی» بالایی دانست؛ چراکه مقدمات این برهان غالباً از اولیاتی است که اولی‌البدیهیات است، و صرف تصور موضوع و تصور محمول به تصدیق منجر می‌شود. پس نه تنها در میان براهین صدیقین ارائه‌شده، برهانی با جنبه برهانی قوی است، بلکه این قوت و وضوح برهان در حدی است که به گفته طباطبایی «تنبه» است.

لکن طبق نکات مطرح‌شده، به خصوص نکته چهارم، و طبق مبانی ارائه‌شده در «ملاک برهان صدیقین» و «ارزش‌گذاری جنبه صدیقین» به نظر می‌رسد که «صدیقین بودن» این برهان باز هم جای تأمل دارد و خلوص این برهان از «سایر موجودات» در شائبه است. به بیان دیگر، هرچند افراد در مواجهه با برهان طباطبایی، به وجود واجب‌الوجود پی ببرند، اما معرفت و شناختی که در روند اثبات واجب‌الوجود در برهان ملاصدرا - که حاوی مبانی وجودی دقیق و عمیقی از قبیل اصالت وجود، تشکیک وجود، امکان فقری و ... است - دریافت می‌شود، خالص‌تر از معرفت حاصل از برهان طباطبایی است. این در صورتی است که طبق سه ابهامی که در ابتدا مطرح شد، کفایت برهان نیز محل تردید است. زیرا چنانچه گفته شد، علاوه بر قانع نشدن منکر واقعیت خارجی، و بیان نداشتن برهانی در اثبات «لذاته بودن» واقعیت

مطلق، آخرین مقدمه برهان، مقدمه‌های نظری و از مبادی تصدیقی است، و این امور، علاوه بر ابهام در تنبیه بودن این تقریر، کفایت آن را نیز با ابهام مواجه می‌کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیم، مصطفی، ۱۳۶۸، *معجم الوسیط*، استانبول، دارالدعوة، ج ۱.
۳. ابن سینا، حسین، ۱۳۸۲، *الاشارات و التنبیهات*، ملکشاهی، تهران، سروش، چهارم، ج ۱.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۲۰۰۰، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ج ۲ و ۸.
۵. ازهری، محمد بن احمد، ۱۳۸۲، *تهذیب اللغة*، تهران، الصادق، ج ۶.
۶. بهشتی، احمد، ۱۳۸۴، *هستی و علل آن*، قم، بوستان کتاب.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۶، *ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد*، نشر علامه طباطبایی، الزهراء، چاپ سوم.
۸. ———، ۱۳۶۸، *شرح حکمت متعالیه*، تهران، الزهراء، بخش اول از جلد ششم.
۹. حلّی، جمال‌الدین اسد بن یوسف، ۱۳۸۱، *الجواهر النضید*، محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ اول.
۱۰. دهخدا، ۱۳۷۹، *فرهنگ دهخدا*، تهران، سیروس، ج ۱ و ۳۰.
۱۱. سجادی، جعفر، ۱۳۷۹، *فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. شایان‌مهر، علیرضا، ۱۳۷۷، *دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، انتشارات کیهان، چاپ اول، ج ۱.
۱۳. شیرازی، محمد صدرالدین، ۱۳۷۲، *اسرار الآیات*، محمدخواجهی، بیروت، دار الصفوه.
۱۴. شیروانی، علی، ۱۳۷۳، *شرح مصطلحات فلسفی*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۱۵. صلیبیا، جمیل، ۱۳۶۶، *فرهنگ فلسفی*، منوچهر صانعی، انتشارات حکمت، اول.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۵۰، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ج ۵.
۱۷. ———، ۱۳۷۱، *برهان*، مهدی قوام صفری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. ———، ۱۳۶۸، *تعلیقه بر اسفار*، قم، مصطفوی، چاپ دوم، ج ۶.
۱۹. ———، ۱۳۶۳، *تفسیر المیزان*، محمدباقر موسوی همدانی، قم، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ج ۱۷.
۲۰. ———، ۱۴۱۶، *نهایه الحکمه*، قم، نشر اسلامی، چاپ دوازدهم.
۲۱. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۵، *فصوص الحکم*، محمدحسن آل‌یاسین، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۳۶۴، *العین*، مخدومی و سامرایی، الطیب، ج ۲.
۲۳. لوئیس معلوف، ۱۳۸۰، *المنجد*، محمد بندرریگی، تهران، ایران، چاپ سوم، ج ۱.

۲۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۰، *پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم، موسسه مطبوعاتی دارالعلم، ج ۵.
۲۵. ———، ۱۳۷۴، *شرح منظومه: مجموعه آثار*، تهران، صدرا، چاپ چهارم.
۲۶. مظفر، محمدرضا، ۱۴۲۳، *تلخیص المنطق*، اکبر ترابی، قم، دارالعلم، چاپ دهم.